

از منجی‌طلبی تا رنسانس ملی

نقدی بر بحران بلوغ سیاسی اپوزیسیون ایرانی و ضرورت بازگشت به جنبش سلبی

نسخه فارسی

چکیده اجرایی

این مقاله بازنویسی و صورت‌بندی تحلیلی یک دغدغه سیاسی و اخلاقی است: شکاف میان مبارزه مردم داخل ایران و رفتار بخشی از اپوزیسیون خارج کشور. استدلال اصلی این است که مردم داخل ایران، به دلیل پرداخت هزینه مستقیم سرکوب، زندان، فقر، اعدام، تیراندازی و فشار امنیتی، با سیاست از منظر بقا، کرامت و آزادی مواجه‌اند؛ اما بخشی از فعالان خارج کشور، به‌ویژه در بزنگاه‌های بحرانی، سیاست را از منظر نزدیکی به مرکز قدرت آینده، کنترل بلندگوها، کسب اعتبار نمادین و حتی تصور زودرس تقسیم مناصب پس از سقوط جمهوری اسلامی فهمیده‌اند.

مسئله اصلی، مخالفت با پادشاهی مشروطه یا نفی نقش شاهزاده رضا پهلوی نیست. برعکس، این تحلیل پادشاهی مشروطه را به‌عنوان یکی از جدی‌ترین، مدرن‌ترین و آشتی‌پذیرترین آلترناتیوهای گذار به سکولار دموکراسی بررسی می‌کند. نقد اصلی متوجه آن نوع شاهزاده‌گرایی، چکمه‌لیسی سیاسی، منجی‌طلبی و غنیمت‌خواهی است که می‌تواند ظرفیت تاریخی و ملی این آلترناتیو را تضعیف کند.

راه خروج، بازگشت به یک جنبش سلبی، حقوق‌بشری و ملی است: نه به جمهوری اسلامی، نه به اعدام، نه به شکنجه، نه به زندان سیاسی، نه به تحقیر زندانیان و نه به اسلام سیاسی؛ و در برابر آن، دفاع از حق حیات، آزادی زندانیان سیاسی، حقیقت‌یابی مستقل، محاکمه آمران و عاملان سرکوب، سکولار دموکراسی، رنسانس ملی و حق تعیین سرنوشت مردم ایران.

۱. دو میدان متفاوت مبارزه: داخل ایران و خارج کشور

مبارزه سیاسی در داخل و خارج ایران از یک جنس نیست. در داخل کشور، سیاست امری نظری، نمایشی یا هویتی نیست؛ سیاست با زندگی روزمره، امنیت خانواده، امکان کار، حق پوشش، آزادی بیان، زندان، شکنجه، اعدام و حتی مرگ گره خورده است. هر فراخوان سیاسی برای مردم داخل کشور، می‌تواند به بازداشت، اخراج، شلیک، قطع اینترنت، محرومیت از درمان یا نابودی آینده فردی و خانوادگی منجر شود.

در خارج کشور، هزینه‌ها متفاوت است. فعال سیاسی مهاجر ممکن است با فشار رسانه‌ای، حمله کلامی یا حاشیه‌سازی اجتماعی مواجه شود، اما عموماً با همان سطح از خشونت عریان حکومتی مواجه نیست. این تفاوت هزینه، به تفاوت روان‌شناسی سیاسی منجر می‌شود. مردم داخل ایران بیشتر از منظر نتیجه، امنیت، امکان پیروزی و هزینه انسانی می‌اندیشند؛ در حالی که بخشی از اپوزیسیون خارج کشور گاهی بیشتر درگیر نماد، جایگاه، نزدیکی به رهبر، کنترل روایت و رقابت درون‌گروهی می‌شود.

این شکاف زمانی خطرناک می‌شود که خارج کشور خود را صاحب انقلاب بداند، اما داخل کشور بهای اصلی آن را بپردازد. هیچ جنبش‌رهای بخشی بدون پیوند اخلاقی و راهبردی میان داخل و خارج به پیروزی پایدار نمی‌رسد. خارج کشور باید صدای مردم داخل باشد، نه ارباب سیاسی آنان؛ باید فشار بین‌المللی بسازد، نه بازار تقسیم قدرت.

۲. شاهزاده به عنوان نماد وحدت، نه ابزار تصاحب قدرت

برای بخش بزرگی از جامعه ایران، شاهزاده رضا پهلوی در دوره‌های بحرانی بیشتر یک عنصر روانی و نمادین برای وحدت بوده است؛ کسی که می‌تواند گروه‌های پراکنده را حول یک نام، یک پرچم، یک خاطره تاریخی و یک امید مشترک جمع کند. این نقش را باید جدی گرفت. جامعه‌ای که پس از دهه‌ها ایدئولوژی، سرکوب، مهاجرت، بی‌اعتمادی و شکاف اجتماعی فرسوده شده است، به یک «چسب ملی» نیاز دارد؛ عنصری که گذشته، حال و آینده را به هم متصل کند.

اما این نقش نمادین نباید با تعیین زودرس فرم حکومت آینده یا مصادره اراده ملت اشتباه گرفته شود. شاهزاده می‌تواند رهبر گذار، صدای بین‌المللی، نماد وحدت و محور سازمان‌دهی ضد جمهوری اسلامی باشد؛ اما فرم نهایی حکومت باید در یک فرآیند آزاد، قانونی، دموکراتیک و مبتنی بر رأی مردم تعیین شود.

پادشاهی مشروطه هنگامی ارزش دارد که مشروطه باشد؛ یعنی قانون اساسی، پارلمان، انتخابات، احزاب، سکولاریسم، آزادی رسانه، محدودیت قدرت و امکان رقابت سیاسی. اگر پادشاهی‌خواهی به رفتارهای فرقه‌ای، تقدس‌سازی، حذف منتقدان، حلقه‌سازی و امتیازخواهی تبدیل شود، از درون با روح مشروطه در تضاد قرار می‌گیرد.

۳. غنیمت‌خواهی پیش از پیروزی: بیماری بخشی از اپوزیسیون خارج

کشور

یکی از مخرب‌ترین پدیده‌ها در بخشی از اپوزیسیون خارج کشور، ذهنیت غنیمت‌خواهی پیش از پیروزی است. برخی چنان رفتار کردند که گویی سقوط جمهوری اسلامی قطعی و نزدیک است و اکنون مسئله اصلی نه سازمان‌دهی مردم، نه دفاع از زندانیان، نه فشار حقوق‌بشری، بلکه نزدیکی به حلقه‌های قدرت آینده و تضمین سهم خود از پست‌ها و مناصب است.

این ذهنیت، از نظر اخلاقی فاسد و از نظر راهبردی زیان‌بار است. مردمی که در داخل کشور زیر فشار امنیتی، فقر و سرکوب هستند، این رفتار را می‌بینند. وقتی آنان مشاهده می‌کنند که بخشی از خارج‌نشینان به جای همدلی با رنج مردم، مشغول حذف یکدیگر، فحاشی، پرونده‌سازی و رقابت بر سر بلندگو هستند، اعتمادشان به اپوزیسیون آسیب می‌بیند.

این رفتار یادآور یکی از آفات انقلاب ۱۳۵۷ است: حلقه‌زنی دور یک رهبر، حذف نهادسازی، غلبه وفاداری شخصی بر شایستگی، و تصور اینکه نزدیکی به مرکز قدرت، مشروعیت سیاسی می‌آورد. اگر اپوزیسیون امروز همان الگو را با نام‌های جدید بازتولید کند، حتی در صورت سقوط جمهوری اسلامی نیز ممکن است به بازتولید اقتدارگرایی، فساد و بی‌اعتمادی برسد.

۴. نقد منجی‌طلبی: آزادی از بیرون اهدا نمی‌شود

یکی از بحران‌های روانی جامعه سرکوب‌شده، امید بیش از حد به منجی بیرونی است. این منجی گاهی یک رهبر سیاسی، گاهی یک قدرت خارجی، گاهی جنگ، گاهی تحریم و گاهی یک ائتلاف بین‌المللی تصور می‌شود. چنین امیدی قابل فهم است؛ زیرا جامعه خسته، سرکوب‌شده و بی‌پناه، به نقطه‌ای نیاز دارد که بتواند امید خود را به آن متصل کند. اما اگر این امید جایگزین مسئولیت سیاسی خود مردم شود، خطرناک می‌شود.

هیچ قدرت خارجی، هیچ رهبر نمادین و هیچ اپوزیسیون مهاجرنشین به‌تنهایی ایران را آزاد نخواهد کرد. آزادی وقتی پایدار می‌شود که مردم خود را صاحب تغییر بدانند. شاهزاده، رسانه‌ها، دولت‌های خارجی و ایرانیان خارج کشور می‌توانند نقش تسهیل‌گر، حمایتی و فشارساز داشته باشند؛ اما نیروی اصلی گذار باید از داخل جامعه ایران برخیزد.

این سخن به معنای سرزنش مردم نیست. مردم داخل کشور بیشترین هزینه را پرداخته‌اند و طبیعی است که پس از هر موج سرکوب، دچار تردید، خستگی، پرسش و بازبینی شوند. پرسش «دست‌آورد این همه هزینه چه

بود؟» پرسشی مشروع است. پاسخ به آن، با شعار و تحقیر ممکن نیست؛ با صداقت، سازمان‌دهی، راهبرد و بازسازی اعتماد ممکن است.

۵. پادشاهی مشروطه در برابر شاهپرستی سیاسی

پادشاهی مشروطه، اگر درست فهمیده شود، می‌تواند برای ایران آینده یک قالب مدرن، آشتی‌پذیر و نهادساز باشد. این الگو می‌تواند میان سنت تاریخی ایران، ضرورت دولت مدرن، نیاز به ثبات، و اصل حاکمیت مردم پیوند برقرار کند. در کشوری که احزاب، نهادها، اعتماد اجتماعی و سنت پارلمانی سالم به شدت آسیب دیده‌اند، یک نماد ملی بالادست رقابت‌های حزبی می‌تواند کارکرد وحدت‌بخش داشته باشد.

اما این فقط زمانی درست است که پادشاهی مشروطه از شاهپرستی، تقدس‌سازی و اطاعت کور جدا شود. مشروطه یعنی هیچ فردی بالاتر از قانون نیست. مشروطه یعنی سلطنت، اگر باشد، باید محدود، نمادین، ملی و تابع قانون اساسی باشد. مشروطه یعنی احزاب حق رقابت دارند، رسانه‌ها حق نقد دارند و شهروندان حق دارند درباره آینده کشور تصمیم بگیرند.

بنابراین نقد رفتار برخی پادشاهی‌خواهان، نقد اصل پادشاهی مشروطه نیست. برعکس، دفاع از پادشاهی مشروطه مستلزم نقد همان رفتارهایی است که آن را شبیه اقتدارگرایی، فرقه‌گرایی یا تقسیم غنائم می‌کند. آینده ایران با چکمه‌لیسی ساخته نمی‌شود؛ با قانون، شایستگی، نهادسازی و اخلاق سیاسی ساخته می‌شود.

۶. ضرورت بازگشت به جنبش سلبی و حقوق‌بشری

خطای راهبردی مهم این است که جنبش پیش از تثبیت ائتلاف ملی، به سرعت وارد شعارهای اثباتی و مناقشه‌برانگیز درباره فرم نهایی حکومت شود. هرچه شعار اثباتی‌تر، هویتی‌تر و جناحی‌تر باشد، ائتلاف‌پذیری کمتر می‌شود. در مقابل، مطالبات سلبی، حقوقی و انسانی ظرفیت بیشتری برای جمع کردن نیروهای متنوع دارند.

محور وحدت امروز می‌تواند این باشد: نه به جمهوری اسلامی، نه به اعدام، نه به شکنجه، نه به زندان سیاسی، نه به تحقیر زندانیان، نه به سرکوب زنان، نه به اسلام سیاسی، نه به استفاده از دموکراسی برای نابودی دموکراسی. در کنار آن، مطالبات مثبت اما فراگیر باید قرار گیرد: حق حیات، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی بیان و تشکل، حقیقت‌یابی مستقل، محاکمه آمران و عاملان سرکوب، سکولار دموکراسی، انتخابات آزاد و حق تعیین سرنوشت.

این نوع جنبش، هم با پادشاهی مشروطه سازگار است و هم با جمهوری دموکراتیک. تفاوت‌ها را می‌توان به صندوق رأی و مجلس مؤسسان سپرد. اما پیش‌شرط همه این‌ها پایان جمهوری اسلامی و شکل‌گیری یک گذار مبتنی بر حقوق بشر، سکولاریسم و حاکمیت قانون است.

۷. از بحران کوتاه‌مدت تا امکان پیروزی بلندمدت

در کوتاه‌مدت، باید صادق بود: وضعیت مردم ممکن است از قبل دشوارتر شده باشد. پس از هر موج اعتراض و سرکوب، حکومت می‌تواند امنیتی‌تر، خشن‌تر، بسته‌تر و طالبانیزه‌تر شود. فشار اقتصادی، کنترل اجتماعی، گشت‌های خیابانی، بازداشت‌ها و فضای ترس می‌تواند زندگی مردم را سخت‌تر کند. نادیده گرفتن این واقعیت، بی‌احترامی به تجربه مردم داخل کشور است.

اما در بلندمدت، همین سرکوب می‌تواند نشانه ضعف ساختاری حکومت باشد. حکومتی که فقط با خشونت، اعدام، تبلیغات، فقر و ترس باقی می‌ماند، توان بازسازی مشروعیت ندارد. نمی‌تواند اقتصاد را سامان دهد، نمی‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند، نمی‌تواند نسل جوان را قانع کند و نمی‌تواند کشور را به وضع عادی بازگرداند.

بنابراین، بحران کنونی هم خطر است و هم فرصت. خطر آن است که اپوزیسیون دچار فرسایش، درگیری داخلی، بی‌اعتمادی و انحراف راهبردی شود. فرصت آن است که جامعه ایران به بلوغ سیاسی تازه‌ای برسد:

عبور از منجی‌طلبی، عبور از شعارهای صرفاً هویتی، و حرکت به سوی یک جنبش ملی، مدنی، سکولار و حقوق‌بشری.

۸. جمع‌بندی: رنسانس ملی، نه بازار قدرت

آینده ایران نیازمند رنسانس ملی است؛ رنسانسی برای عبور از اسلام سیاسی، عبور از فرهنگ خشونت، عبور از حذف‌گرایی، و بازگشت به انسان، کرامت، قانون، مدرنیته و ملیت ایرانی. این رنسانس فقط با شعار پادشاهی یا جمهوری ساخته نمی‌شود. با بلوغ سیاسی، اخلاق مبارزه، سازمان‌دهی، شفافیت، و پذیرش حق تعیین سرنوشت مردم ساخته می‌شود.

اپوزیسیون خارج کشور باید نقش خود را بازتعریف کند: نه صاحب انقلاب، بلکه خدمتگزار جنبش ملی؛ نه مدعی تقسیم مناصب، بلکه سازنده فشار بین‌المللی؛ نه تولیدکننده نزاع‌های بی‌پایان، بلکه سازمان‌دهنده دفاع از زندانیان، خانواده‌های کشته‌شدگان، مجروحان و قربانیان سرکوب.

مردم داخل ایران نیز، با همه رنج‌ها و هزینه‌هایی که پرداخته‌اند، در نهایت باید به این بلوغ برسند که آزادی را کسی از بیرون به آنان اهدا نخواهد کرد. اگر سکولار دموکراسی، مدرنیسم، رنسانس ملی، پادشاهی مشروطه یا هر فرم دیگری از حکومت آزاد را می‌خواهند، باید خود را صاحب این مسیر بدانند. نقش رهبران، نمادها و حامیان خارجی مهم است؛ اما نیروی نهایی تاریخ، مردم‌اند.